

شک در سایه کی ای دمدار	شک در سایه کی ای دمدار	سخت نیر تو در دینک تو	سخت نیر تو در دینک تو
دانش رنگ کنی آینه در	دانش رنگ کنی آینه در	صف رنگ مجبور	صف رنگ مجبور
خاک را نم کنی ای جان جهان	خاک را نم کنی ای جان جهان	ای که در جز ملک عشق نیست	ای که در جز ملک عشق نیست
که بر آید وی از آن بی نام	که بر آید وی از آن بی نام	در کبر و هلاک مثل نیست	در کبر و هلاک مثل نیست
تو هم کارهایش میبار	تو هم کارهایش میبار	استانی جو پویشی جانم	استانی جو پویشی جانم
رکب سردانه که اندک نیر	رکب سردانه که اندک نیر	کمانی صحرای تو وقت	کمانی صحرای تو وقت
خشک در سایه کی نری سوز	خشک در سایه کی نری سوز	رخ زردم نه روز از تو بود	رخ زردم نه روز از تو بود
صفت رنگ رنگی	صفت رنگ رنگی	که در آن برین رنگ کنی	که در آن برین رنگ کنی
از پی ریب خنجر رنگی	از پی ریب خنجر رنگی	تو هم در کردش لب از آن	تو هم در کردش لب از آن
چون دل است تیره در نگاه	چون دل است تیره در نگاه	سرمه پاک بن زنی تر	سرمه پاک بن زنی تر

عزرا